

گاه سواد الیوسد جای نلفت
بیستی که نیست غیر خوشی جی او

عزیزت که سخی چشمش این هم دیده او
طرحه شیرین تو لیلی در این چنین آن
عشق و در منزل کس از بهر دست خائنه
بندگی تو شد و دل از زلفش و زین طربان
بادی به سختی از زخم زبان کرده در چمن
ز بهر سیرت زان شد پس با عهد و پاد

بسی که شها جای از سر قدرت نالد
میکنده در مرغ شاخ سده از فریاد او

چون نیست بخت آنکس که شود بهر از تو
چشمش چون چشم خاشاک لب لبو زندان بشو
خدا هم ز تو گویم غم لیکن ندانم محرمی
ناز می بکن ای نازه زین که در روز جانم زین
تو طایر قدسی که کسی بر تو نداده دست
صد دل شکار تو کند صد خیزد در جفا آنکند

چون برده مکنش از رو جای فتنه در تو
تو کاش حسنی را در مرغ سخن بر افراود

دو تر کسی که صفتند و ناتوان هر دو
میان او و تو بر خاوشن جیاب نبود
هر آن تو در مرغ با مال او جیابست
شکار پیشند و ترکند خفت چشمه انت
از آن میان و دهان تمام ندویم و فرود
چنان

چنان و دیده غیور از سر ز کلفه
ز کلاه دیده و عقبن بر سر جی او
آن کس شاه که باقی بر شمش او
باشند ستم از یاد هم شکله بلکند شت
بر لوح و لم صورت خطا قدر شرم زد
آه از شکم سوز زورده است که آتش
هر دم رسد زخمی از آن نغمه غیر جسم
بیت الحرم است و دست چینه نشینم

جای ز غم خوشی تو که در غمی نیست
چند است چه خیزد ز وجود و عدم او

ولا کام از لبش با چشمش مشرد
پست این چشمش تر از آن ناله ز لب
کله کله باره کی سویی تمام دل
ترا می از در زبانی تا میوانست
ترا بس نیست در زلف آن همه جبین
شطت آن یافتند چه همه مشکین
مکه جای بر در مهرستان و روز
منازین و انم را جیز و کمر کو

مرغ جفا که روی سوای دانهای خال او
که بقصد جفا ز دست تو صندان مقصد دل

بسی که بر زخم نام با زخم نهاد از شرح حجر
خون که بر دل او مال بر کباب و ز چشتم
رو ز غم از بند رشته که کشد صدی که گناه
صفت دل کارها که دست و زار از تو
وصل جویان و پای وطن زینا از قفا

نظر بروی تو از یکدیگر نمان هر دو
که کرد و در سر کار تو این وان هر دو
هر صبح که خطا مد سر ما و قدم او
در حق من شسته دل از سر دم او
آنکس که در این نیست خطا بر فتم او
آنکه نشود که چه نشنید علم او
شمرنده ام از هر جنت و بهدم او
مخبرم ز احرام حرم حرم او

والله لم نجد ما كنت ترجو
کسی که دیده زینا بر آب تر جید

اگر بنماییم یکبار کیسه
خدا را این میان تست با مو
که چنین دیدار فلکندی در آبرو
نشست از مشک که روی بر آن روز

کسی که هست بر شسته از منق من بال او
دل کند فرسنگها خا بر کز استقبال او

شد خنده همی زین در زانم و الا او
تا جیای اندر کباب زد سوز کباب او
یکه که نشد بیدار نامه انکار او
سین این بر من تر قیچک از گواه انار او
در بدر رویش و ز غم غای سکیان و بنار او

۱۲